

در آستانه سالگرد قیام ۳۰ تیر

اکبر گنجی در واشینگتن زیر ذره بین است

محمد حسینی

۲۹ تیر ۱۳۸۵ برابر با ۲۰ جولای ۲۰۰۶

قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ یک شبه به وجود نیامده بود، بلکه عکس العمل ملتی بود که اعضای آن طی چندین و چند سال هر روزه در کلاس معلم بزرگی به نام دکتر محمد مصدق حاضر شده و درس اخلاق، انسانیت، غیرت ملی، وطن دوستی، آزادگی، صداقت، شرافت، راستی، درستی، و پایداری و استقامت در برابر دشمنان زورگو و چپاولگر را فرا گرفته بودند. میلیون ها تن از شاگردان کلاس مصدق در سی تیر سال ۱۳۳۱، که روز امتحان نهایی بود بدون اینکه مصدق از آن ها بخواهد در امتحان شرکت کردند و نه تنها نمره قبولی گرفتند بلکه با گرفتن نمره بیست ریشه بر اندام دشمنان درونمرزی و برونمرزی ایران انداختند. احمد قوام نخست وزیر انتخابی استعمار انگلیس و دربار محمد رضا شاه پهلوی در غروب سی تیرماه از شدت ریشه راهی بیمارستان شد. برای آگاهی از مواد درسی کلاس جامعه و شیوه آموزش آن معلم بزرگ باید تاریخچه زندگیش را از سال های نوجوانی تا لحظه ای که چشم بر بست به دقت بررسی کرد. باید دریافت چرا محمد رضا شاه و استعمارگران انگلیسی و امریکایی حتی از جسد بیجان او هم می ترسیدند که اجازه نداند طبق وصیتش در آرامگاه جانبختگان سی تیر به خاک سپرده شود و امروز باید به عکس های زیر خیره شد و پرسید چرا امروز که ۵۵ سال از قیام سی تیر می گذرد بازهم ندای اکبر گنجی و همراهان وی برای آزاد سازی زندانیان سیاسی در ایران با حضور عکس های مصدق و دو ستون محکم و بازمانده از نهضت ملی ایران یعنی زنده یادان پروانه و داریوش فروهر در هم آمیخته است؟!



اگر غریبه ای غیر ایرانی از محل اعتصاب غذای گنجی و حامیانش روبروی سازمان ملل عبور کند و بپرسد در اینجا چه خبر است؟ به او خواهند گفت جمعی از ایرانیان خواستار آزادی زندانیان سیاسی در کشور خود هستند. اگر آن غریبه مصدق و فروهرها را شناسد بی شک گمان می کند آن سه عکس مربوط به سه زندانی در زندان های جمهوری اسلام است. اما ما ایرانیان که غریبه نیستیم خوب میدانیم که صاحب آن سه عکس چه کسانی بودند. ما خوب می دانیم که بدون بر آورده شدن هدف قانونی، انسانی و عقلانی مصدق که در کوتاه کلام به غیر از: **استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی** چیز دیگری نبوده و نیست نه مصدق **آزاد** خواهد شد نه پروانه **آزاد** خواهد شد نه داریوش فروهر و نه هزاران تن پیر و جوانی که طی یکصد سال گذشته جان بر سر این هدف گذاشتند و چشم امید به ما زندگان دوخته اند تا راهشان را ادامه دهیم. آزادی جسم و جان ما هفتاد میلیون مردم ایران نیز چه در حیات و چه در ممات در گرو استقرار **استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی** باقی خواهد ماند.

قیام سی تیر افتخاری بزرگ و جلوه ای از قدرت سی و چند میلیون مردم دیروز ایران بود که احمد قوام نخست وزیر برگزیده سیاست دربار انگلیس و دربار محمدرضا شاه را ظرف سه روز از کرسی زمامداری به زیر کشیدند و معلم بزرگ خود یعنی دکتر محمد مصدق را بجای وی بر نشانند.

بی مناسبت نیست که برای نمونه در زیر به گوشه ای از زمینه چینی ها و دسیسه پردازی های سیاستمداران انگلیس و دربار محمد رضاشاه پهلوی به قصد ایجاد تغییراتی در آن گره گاه تاریخی که بتواند مقاصد شوم هر دو دربار انگلیس و دربار ایران را تأمین نماید توجه کنیم. با توجه به **الترناتیوسازی** سیاستمداران انگلیس در آن دوران به ماهیت و تشابه **الترناتیوسازی های** امروزی در واشینگتن و لندن پی خواهیم برد و در دام چلبی های ایرانی و خودی نخواهیم افتاد:

دو ماه از نخست وزیری دکتر محمد مصدق گذشته بود. تلاش های پنهانی انگلیس ها برای برکناری مصدق و جانشین کردن سید ضیاءالدین طباطبائی به جای او ادامه داشت. یک تاجر ایرانی چوب و الوار به نام علی شفیعا به جرج راجرز رئیس هیأت پارلمانی حزب کارگر در انگلیس گفت احمد قوام السلطنه جانشین بهتری برای مصدق است. او مدعی شد برای هموار کردن راه زمامداری احمد قوام هشتادساله بر روی ۲۰ نماینده مجلس شورای ملی و ۱۵ نماینده مجلس سنا نفوذ کامل دارد و علاوه بر این قادر است از طریق تحریک قبایل عرب در جنوب با ایجاد شورش برای تجزیه خوزستان به بی ثباتی اوضاع ایران کمک کند. علی شفیعا میگفت در صورت داشتن بودجه ای به مبلغ یک میلیون لیره انگلیسی می تواند مصدق را از کار برکنار کرده و قوام را به جای او به کرسی نخست وزیری بنشانند. این خبر به گوش چرچیل که در آن زمان رهبر حزب مخالف (محافظه کاران) بود رسید و سه تن از نمایندگان پارلمان را که دارای سابقه در کارهای اطلاعاتی/جاسوسی بودند برای صحبت با معاون وزارت امور خارجه به نام «رجینالد باوکر» نزد او فرستاد. در این جلسه مسئله جانشینی قوام به جای مصدق قبول نشد زیرا «آلن روتنی» مقام برجسته وزارت امور خارجه گفت «ما پول خود را روی اسب دیگری به نام سید ضیاء شرط بندی کرده ایم.»

شفیعا بار دیگر در ماه اکتبر ۱۹۵۱ زمانی که چرچیل به نخست وزیری انگلستان دست یافت پیشنهاد خود را اینبار با درخواست دو میلیون لیره تجدید کرد و شرح کاملی را برای مصرف این بودجه میان ایرانیان در داخل و خارج و همچنین پرداخت به رئیس ایل هایی که قرار بود مردم را برای بی ثبات کردن اوضاع به خیابان ها بیاورند تسلیم نمود.

وزارت امور خارجه نسبت به احمد قوام و مقبولیت وی از سوی مردم ایران مردد بود. اعضای وزارت خارجه انگلیس شفیعا را یک فرصت طلبی می انگاشتند که او میخواهد با استفاده از آشنایی با احمد قوام پول هنگفتی به جیب بزند. در این میان «دکتر زیهنر» که از سوی وزارت امور خارجه انگلیس برای پروژه براندازی دولت مصدق به تهران اعزام شده بود معتقد بود قوام دقیقاً همان مهره ای است که او برای جانشینی مصدق دنبالش می گشته است.

تشابه آن روزگاران را با وضعیت کنونی در این می توان یافت که ادامه چپاول ثروت مردم ایران با تکیه بر جو خفقان و سرکوب در آن دوران در اثر بیداری ملت ایران برای هیأت حاکمه و استعمارگران انگلیسی غیرممکن شده بود. در روزگار کنونی نیز ادامه چپاول ثروت ایران زیر سلطه حکومت ولایت فقیه و یارانش به خاطر بیداری مردم ایران غیرممکن شده. مردم آماده سرنگون ساختن آن می شوند. در آن روزگاران سیاستمداران انگلیس در به در به دنبال **الترناتیوی** بودند که در ظاهر امر مورد قبول مردم باشد، اما او در باطن فقط به تأمین منافع انگلیس و دربار پهلوی پردازد. در این روزها نیز اگر خوب توجه کنیم وضعیت به همان ترتیب است. (نگاه کنیم این روزها به چلبی های قد برافراشته در طیف های چپ وامانده، مشروطه خواهان مشروطه برانداز، میلیون مصدق ستیز،

چریک های قدره بند سابق وتن به خواری و ادبار سپردگان امروزی که هریک دانشجوی قلبی و توأب شده ای را نیز همانند شکاری نیمه جان به نیش می کشند و در راهروهای ساختمان های پتتاگون و کنگره برای پیش کش کردن به قدم ارباب پرسه می زنند)

در این روزها آثار همکاری نظام جمهوری اسلامی با سیاستمداران کاخ سپید علی رغم فریادهای مرگ بر امریکا در نمازهای جمعه یکی پس از دیگری فاش می شود. حمله ارتش امریکا به عراق و سرنگون کردن نظام سکولار صدام حسین برای مستقر شدن حکومت شیعیان در این کشور را باید بی شک در زمره بزرگ ترین خدمات امریکا به نظام جمهوری اسلامی به حساب آورد. وارد شدن جوانان و دانشجویان ایرانی ظاهراًصلاح مثل سازگارا، عطری، افشاری . . . و اخیراً امیرعباس فخرآور به امریکا را نیز باید به یقین در زمره همکاری های نظام جمهوری اسلامی با سیاستمداران کاخ سپید برای **الترناتیوسازی** بر شمرده. امیر عباس فخرآور و ریچارد پرل (یکی از سیاستمداران نوکانسرواتیوهای کاخ سپید) چنان که طی دوهفته اخیر شاهد بودیم رابطه سه ساله خود را یعنی دقیقاً در زمانی که فخرآور به اصطلاح از درون زندان جمهوری اسلامی ناله های وامصیبتا از ظلم زندانبان ها سر میداد با افتخار روی دایره ریختند، اما جمهوری اسلامی در رابطه با چنین دخالت مستقیمی در امور خود از سوی دولتمردان کاخ سپید دم بر نیورد! چوب حراج زدن به صنایع بسیار مهم و شرکت های دولتی توسط جمهوری اسلامی از طریق صدور فرمان خصوصی سازی سید علی خامنه ای که صدور امتیاز از طرف ناصرالدین شاه به بارون ژولیس رویتر را در ذهن زنده می کند باید یکی دیگر از همکاری های کاخ سپید و جمهوری اسلامی به حساب آورد. نظام جمهوری اسلامی خط و نشان کشیده بود که نفت خود را از اول فروردین ماه ۱۳۸۵ در بورس به جای دلار به واحد پول اروپایی (یورو) می فروشد، اما اکنون بیش از ۴ ماه از آن تاریخ گذشت و خبری از وقوع چنان خط و نشانی که قادر بود اقتصاد امریکا را فلج کند نشد! . . . راستی چرا؟

و اما اکبر گنجی:

از خبرها چنین بر می آید که مأموریت مبدل کردن **اکبر گنجی** به مهره ای سوخته را به عهده **بهنود** همان که به مأمور اطلاعاتی امنیتی نظام جمهوری اسلامی بیشتر شبیه است تا یک خبرنگار و نویسنده و تحلیلگر سیاسی گذاشته اند. **بهنود** قرار است او را به کمک مهره های چلبی نمای ایرانی که در بالا به آن ها اشاره شد در واشینگتن به ملاقات پرزیدنت بوش ببرد. گنجی سال های نوجوانی با گنجی امروزی تفاوت بسیار دارد. جمعیت بی شماری از ایرانیان در سراسر جهان برای گنجی امروزی که در حضور عکس های مصدق و فروهرها در مقر سازمان ملل برای آزادی زندانیان سیاسی دست به اعتصاب غذای سه روزه زد احترامی قائل هستند که فقط خود او قادر است با دست رد زدن به سینه **بهنود** آن را حفظ کند و اوست که می تواند طرفداران خود را در میان مردم به چندین و چند میلیون برساند. او می تواند بر سر بزنگاه تاریخی جانی را که از دست شکنجه گران جمهوری اسلامی به در برده همانند احمد قوام السلطنه در غروب سی تیر به رعشه اندازد و یا می تواند از فن ویژه مصدق بزرگ برای مبارزه بهره گیرد که آن بزرگمرد وقتی برای دفاع از حقوق ملت ایران بر سر نفت به نیویورک آمده بود در بیمارستانی بستری شد تا مجبور نشود با رئیس جمهور و دیگر سیاستمداران کاخ سپید پشت درهای بسته به دور از چشم و گوش جهانیان به ویژه مردم ایران به گفتگو بپردازد. گنجی می تواند همانند فخرآور به مهره سوخته ای مبدل شود که از بازگشت به ایران مو بر اندام پر رعشه اش راست شود و یا می تواند میلیون ها مردم ستمدیده ایران را هنگام ورود به تهران به استقبال از خود دعوت کند. اختیار با او خواهد بود. او می تواند دادنامه تاریخی مردم ستمدیده ایران را در سراسر جهان بچرخاند و چهره پلید عاملان قتل های زنجیره ای و چهره زشت خمینی را که با آن فتوای معروف هزاران جوان را در زندان ها به طناب دار و جوخه اعدام سپرد به جهانیان نشان دهد، یا می تواند با آن قاتلی که قلب پر مهر پروانه فروهر را به نام فاطمه زهرا با ضربه های دشنه ناب عدالت

اسلامی در سینه پاره پاره کرد همراه و همگام شود. گنجی از سوی همان زنان و مردان مبارزی که عکس های مصدق و فروهرها را به شهادتِ اعتصابِ غذایی در مقر سازمان ملل آورده بودند و میلیون ها تن ایرانی مبارز در برون و درون مرزهای ایران در این روزها زیر ذره بین قرار دارد. آیا گنجی که از دست جلادان رژیم جان سالم به در برد قادر است در واشینگتن نیز جان سالم به در ببرد یا او هم مثل سازگارا و افشاری و فخرآور و دیگران خواهد مرد؟. جواب این سؤال را خود او در زیر ذره بین مردم به زودی خواهد داد.